

دولت سوق

تاکل و بهره‌دین پداست
زندگی کن که زندگی ریاست

بشیر علی بنی
نامو



دیوان

ناقوس شرفاری

سماهه: یوسفی، غلامحسین، ۱۳۲۶ -

عنوان: نام پدیدآور: دیوان ناقوس شعر فارسی / غلامحسین یوسفی «ناقوس»

مشخصات نشر: تهران: فکر بکر، ۱۳۹۸.

مشخصات ماهری: ص. /

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۳-۱۰-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپ

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

موضوع: Persia - poetry - 20th century

رده بندی کنگره: PIR۸۳۳۱

رده بندی دیویی: ۸۱۶۲/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۸۴۲۷۱

خرید اینترنتی این اثر در سایت: www.fekrebekr.ir

ناشر: فکر بکر

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

امور فنی: انتشارات فکر بکر

خوش نویسی: استاد مهدی اسماعیلی مود

صفحه آرایی: فائزه دستگردی

طرح جلد: فرزانه آزادمنش

چاپ اول: بهار ۱۳۹۸

لیتوگرافی و چاپ: واصف

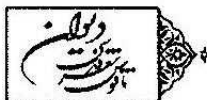
قیمت: ۱۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۲۳-۱۹-۰

کلیه حقوق این اثر متعلق به شاعر می باشد.

فهرست مطالب

۵۵	چند قصیده
۷۵	غزلیات عارفانه و مثنوی
۳۴۷	مثنوی عرفان عشق و دل
۴۲۱	رباعیات عرفانی، الهی و جهاد
۵۱۹	چهارپاره، دوستی، نیامی و بغید
۶۲۷	اشعار الهی، مدحی، نوحه های عاشوراء



مقدمه

در خزان ۱۳۷۳ دوست عزیزم آقای غلامحسین یوسفی، متخلص به ناقوس شاعر بی رقیب و بی حریف شهر و دیارمان، این دفتر از مجموعه غزلیات و مثنوی‌ش را به بنده مرحمت نمود و رخصت داد تا من بی مایه و بری از فضل و هنر مطلبی در آن بنگارم، هم اکنون در گوشه و کنار این سرزمین هزاران شاعر شعر می‌سرایند و منتشر می‌سازند، با وجود این باید بپذیریم که نقش شعر در اعتلای فرهنگ اسلامی و ارزشهای والای انسانی و تحرک اجتماعی و تحول جامعه ما بس نارسا می‌باشد.

اعتقادم بر این است که بسیاری از شاعران معاصر در حد بالایی از پختگی و استادی قرار دارند که هم قدر دارند و هم خدمت. تعدادی از ایشان شعر خود را به خدمت اسلام و انقلاب و جلوه‌های آن گرفته‌اند، در عین حال شعر این دوره هم در محو عوارض نامطلوب انسانی و اجتماعی و هم در سوق دادن جامعه ما، به سوی کمال، سهم ناچیز و نامقبولی داشته است، لذا خیلی‌ها خود فریفته گشتیم. همه آنچه از فضل و هنر داریم به زرق و ریا آلوده‌ایم و مزخرف کرده‌ایم، چون پاکی و صداقت و محبت را بی اعتنا بوده‌ایم! هنوز نامهربانی‌ها و ناروایی‌ها چهره فرهنگ ما را کریه می‌نمایند؛ هنوز شعر و فضل و هنرمان از مقابله با حماقت و جهالت نفرت دارد و ناقوس از معدود شاعرانی است که در حال حاضر سرود محبت و یکدلی و صداقت و یکرنگی را می‌سراید. بنده از دوران تحصیل در دبیرستان با ناقوس و شعرش آشنا هستم، مهربان است و با صفا، بی آزار است و بی ریا، ساده است و بر آن نیست تا از نردبان شعرش بالا رود و بر بام عزت و افتخار نشیند، او تحصیلات دانشگاهی دارد و پیوسته به شغل دبیری و تدریس در دبیرستانها و دانشگاهها پرداخته است، وجود و حضورش در این شهر دور افتاده و کویری برای اهل فضل و ادب و فرهنگ نعمت است و غنیمت. ناقوس منزل‌ها و وادیهای بسیار پیموده و کوره‌ها گشته است:

گر ز مسجد رانده و درمانده از میخانه‌ام شکر لله در خرابات مغان افتاده‌ام
ذوقش سرشار است و شوقش مالا مال و عشقش پر بار:

عشق تو تا که در دل ما پا گرفته است هر جا گلی ست رنگ تو زیبا گرفته است

از تفرقه و نامردمی بیزاری می جوید، بی فرهنگها را سرزنش می نماید و کاروان آدمیت را در گمراهی می بیند و فریاد بر می آورد:

کاروان آدمیت راه خود گم کرده است گرچه مانده تا به مقصد ره دوصد فرسنگها
زورق هستی به کام نیستی، افتاده است بسکه راه تفرقه پویند، بی فرهنگها
در خراب آباد عالم، قصه کبک است و زاغ صحبت فرزنانگان در محفل الدنگها
ناقوس، اهل حال است و شعرش زبان و بیان احوال باطنی اوست، شعر سرودن برایش، چون آب خنک است، هر وقت اراده کند شعر می گوید بهترین سرودهایش آنگاه ظهور و بروز می کند که شور و حالی و وجد و شوقی به وی دست می دهد،

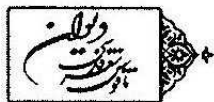
چنانکه بسیاری از غزلیات همین دفتر را فی البداهه در مجلس بزم و شعری که بنده هم حضور داشت ام سروده است:

عشق تو تا برجان من آتش به دل دامن زند جان ناله ها چندان زند، جوید همی جانانه را
از آن لب چون انگبین، با ناله های دلنشین افکن به تار دل طنین، صد ناله مستانه را
آهنگ غزلیات ناقوس پر جوش و خروش است، طنینش جان نواز، بیانش سلیس و پیامش مجذوب کننده می باشد، انتخاب قوافی، نایب و ردیف های دلنشین، و سجع ها و موازنه ها و ترصیع های موزون، آهنگ غزلیاتش را گیرا و نافرا ساخته است:

خمار آلوده جانم را خم خمار می باید بای سینه ای را، ساغر اسرار می باید
مرا پیر خرابان مغان روز ازل گفتسا در عاشقی را طاقت بسیار می باید
اگر ترسا بتی غارت کند در ملک ایمانم چای دوزخش بر کمر زتار می باید
به بوجهلان چه خوانی آیه های عشق قرآنی که شعر مولوی را شمس آتشخوار می باید
در شعر ناقوس، زیبا ترین و پاکترین واژه ها، محبت است حتی حکایتش را در آئینه محبت جلوه می دهد و از نامهربانی ها شکوه دارد و بی مهران را سخت مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد.

دست محبت را مکن کوتاه از سوی کسان زیرا که زهر از این چنین دستی گوارا می شود
یا:

ناقوس! رسم ماندگاری انسان محبت است نازم به آن قبیله که این سان گذشته اند
یا:



نیست در قاموس هستی چون محبت واژه‌ای
از محبت مستحق نام انسانیم ما
یا:

آیین محبت بود آئینه صحبت
در صحبت آینه هوادار شدستیم
یا:

بازار محبت را نقد تو دهد رونق
سودت که به جان ارزد سرمایه دورانا
یا:

ناقوس! راه جان محبت به راه عمر
در باغ جان چو سایه گل آرمیده‌اند
یا:

رمز خلقت انسان از ادا محبت بود
گر تو را محبت نیست درد بی امان بینی
یا:

در حقیقت، هیچکس در مکتب علم و ادب
بی الفبای محبت عالم و فاضل نشد
ناقوس، با پنبه محبت گردن ناسازبانان را می‌زند و با آب پاک آن پلیدی‌ها را می‌شوید و
خورشید مهرش، ظلمت شب زندگان را می‌شکافد و با سلاح آن به جنگ نابخردیها و تفرقه‌ها
می‌شتابد و والاترین هنر انسانیت را مهر روزگار می‌داند:

همیشه نقد محبت به قیمت هنر است
سازی بی هنران است ننگ بی هنری
چو قدری نیست در بازار کالای محبت را
هنر از هر چه کالا اندرین بازار می‌باید
من و تو اینچنین بیگانه با هم شرم ما باشد
که مرا از محبت طرفه‌ها در کار می‌باید
یکی دیگر از واژه‌های قدسی، که در شعر مورد عنایت خاص ناقوس می‌باشد، عشق است
و کمترین غزلی را می‌توان یافت که عشق زینت بخش آن نباشد، در واقع عشق است که
جانش را نوازش می‌دهد و اوقات خوش را برایش فراهم می‌سازد. ناقوس، شعر عشق، در
حریم دل با حرامیان هوی و هوس پیکار می‌کند، پیوسته در طی طریق توشه عشق را در
سفره دل دارد و گل محبت را بر سینه! حتی مثنویات خود را که در همین دفتر ثبت است
عشق و دل عنوان داده است و می‌توان گفت که کمتر بیتی از این مثنوی عارفانه را می‌توان
سراغ گرفت که لفظ عشق و دل را التزام نداشته باشد، آنهم در کمال زیبایی...

چند بیت از چند غزل:

تاختی زد شهسوار وصل با چوگان عشق
ما به میدان گوی دل بر کف مهیا داشتیم

دلم به آتش سوزان عشق دانی چیست؟ سمندری که به دل شوق سوختن دارد

۰۰۰۰۰۰۰۰

تا بارگاه عشق تو مستانه آمدم پریز زنان به عادت پروانه آمدم

۰۰۰۰۰۰۰۰

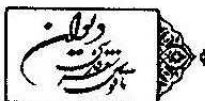
او چو زلفین چلیپا بر کمر آویخته در کنش عشق ما را حاجت زنار نیست

۰۰۰۰۰۰۰۰

چند بیت از مثنوی عاشقانه عشق و دل:

چون کعبه معابد، دل مرد خدا شد
عشق از ترس در عالمی افسانه پرداخت
دل جایگاه عشق و عرفان اله است
عشق و دل از روز دل برآوردند
هر کس به نوعی عشق می‌رزد یاری
عاشق چو عارف گشت با معشوق بار بست
راز رسولان جز حدیث دلبری نیست
عشق خدا بر کوه ده فرمان نویسد
از تنگسای خاک تا دامن خورشید
مسلم، زیبایی و گیرایی شعر ناقوس، تنها به خاطر حسن اسرار و التزام کلمات و انتخاب
تعبیرات و تنوع تصاویر و موزون بودن کلام نیست، شعرش مبتنی بر این است که گلبن معرفتش
جوانه زده، غنچه ذوقش شکوفا گشته و درخت اندیشه اش به بارشده است. از این رو
شعرش جذاب است چون معنا و مضامین آن، برگرفته از قرآن مجید و احادیث و سخنان ملکی حضرت
ختمی مرتبت و خاندان عصمت و طهارت می‌باشد. ناقوس تسلیم عظمت باری تعالی است و
به بندگی خود وقوف دارد، در سایه رحمت رب العالمین آرمیده است و حرمت پیامبر خدا
را پاس می‌دارد و ولای ولی حق مولا علی (ع) و ائمه اطهار را نقش نقد جاننش کرده است
جمله سران عالم بر دامن تو شد خم
این سرکه خم نگردید، پیش تو در در نهادم
یا:

آزادگی شعار و محبت شعور ماست این درس را زمکتب حیدر گرفته ایم



بر صاحبان خیره سر کاخ های سبز هر دم خروش خشم ابوذر گرفته ایم

۵۸۵۳۵۸۵۳

تا زیپر مکتب دل درسها آموختیم در کلاس معرفت اول وفا آموختیم
از جوانمردان مروّت از صفا سوزان صفا از خدادانان کرامات خدا آموختیم
تا که شد اوراق رحمت دفتر تقریر دل آشنایی از کتاب آشنا آموختیم
پاکی جان را شمیمی از بهار روی دوست صافی دل را زلوح مصطفی آموختیم
گر گناهی بر سر نه از ما شکر الله از ازل مغفرت جویان سرود ربنا آموختیم
در طریق عشق بر معرفت خدمت خوش است این محبت را زیپر اولیا آموختیم
باید گفت: در تمامی این سالها، سرود یگانگی، ستایش، نیایش و آزادگی جاری است. خود
را به خودی خود، چیرد می بیند مگر شمع بی راه باد، یا قاصدگی در گذر آن اما، حق را
چون کوه ایستاده است.

بادم اگر چه می برد، چون قاصدک سر بری آنجا که پای حق بود، چون کوه ایستادم
قابل توجه اینکه: ناقوس روستا زاده است نه در دامن مادری صمیمی و در سایه لطف و
عنایت پدری مومن و بزرگوار رشد کرد. در سیلانات متوسطه را در رشته ادبیات شهر
بیرجند دور از خانواده و در همسایگی انسان های بر درد رنج گذراند، تحصیلات عالی را در
مشهد در رشته تاریخ، سپری کرد و به عنوان دبیر در مدارس مشهود تدریس نمود و بعد از
چند سال به بیرجند آمد و به تدریس در دبیرستانها و مراکز صمیم خدمت و دانشگاهها همت
گماشت و هم اکنون با امور تربیتی آموزش و پرورش همکاری دارد، با همه اینها فرهنگ
شهرنشینی و جلوه های فریبنده آن نتوانست حتی، ظاهرش را دگرگون سازد، هیچگاه
ارتباط او با روستا و روستائیان گسسته نشد، مردم زادگاهش شهرستان خوسف نسبت به او
بیش از مردم شهر معرفت دارند. هنوز هم قیافه و چهره اش روستایی است. گل احساسش
در باغ معرفت مردمان ساده و تلاشگر روستا شکوفا شد.

گسل احساس باغ جان بخشکد اگر در چشم دل شبنم نباشد
اکثر اشعارش را ضمن تفرّج و کار در کشتزارها و کوهپایه ها و باغستانهای خوسف و ریج
سروده است. از دوران کودکی به محمد بن حسام شاعر گرانقدر این دیار در قرن نهم، ارادت
می ورزید و پیوسته بر مزارش حاضر می شد و به روان پاکش درود می فرستاد.